

### چکیده

شاهنامه فردوسی به دلیل بازآفرینی هویت ملی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فرزانه طوس با تکیه بر عناصر و مفاهیم هویت‌ساز، نقش محوری در پیوند دادن ایرانیان با پیشینه غنی فرهنگی خود داشته است. رستم یکی از شخصیت‌های برجسته است که فردوسی با تکیه بر ویژگی‌های جسمانی و معنوی او، بخش عمده‌ای از آراء هویت‌ساز خود را تبیین کرده است. در این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی و استناد به منابع کتابخانه‌ای، مؤلفه‌های هویت ملی جغرافیایی و فرهنگی که فردوسی از طریق به‌کارگیری شخصیت رستم در شاهنامه به مخاطبان خود انتقال داده، بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که رستم به عنوان مهم‌ترین شخصیت شاهنامه در پیشبرد اهداف ملی‌گرایانه فردوسی و ایجاد نوعی هویت‌خواهی ایرانی بسیار مؤثر بوده است. فردوسی، مفاهیم هویت‌ساز جغرافیایی همچون: ترسیم محدوده جغرافیایی کشور ایران؛ نگرش مثبت و تعلق خاطر نسبت به آب و خاک؛ نگرش نسبت به جایگاه سرزمین ایران در سطح جهان و مرجع دانستن آن؛ آمادگی برای دفاع از آب و خاک در زمان خطر و تعرض به آن؛ علاقه‌مندی به یکپارچگی سرزمین در آینده و نیز، مفاهیم هویت‌ساز فرهنگی همچون: تربیت فرزند و احترام به میراث گذشتگان را با خلق رستم و بهره‌مندی از ظرفیت‌های رویدادهایی که این شخصیت تجربه کرده، در شاهنامه بازتاب داده و با مخاطبان خود به اشتراک گذاشته است.

**کلیدواژگان:** هویت ملی، شاهنامه، فردوسی، رستم.

<sup>۱</sup> دانشجوی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

Mohammadreza.fatemi.m.s@gmail.com

<sup>۲</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول)\*

Mirzaifarshad@yahoo.com

<sup>۳</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

Masood.sepahvandi@yahoo.com

## ۱- مقدمه

## ۱-۱. اهمیت و بیان مسأله

هویت یکی از نیازهای ثانویه انسان است و شامل ابعاد فردی و گروهی زندگی بشر می‌شود. انسان‌ها به همان اندازه که به مسائل زیستی نیازمند هستند، مؤلفه‌ها، عناصر و مفاهیم هویت‌ساز نیز، برای آن‌ها از روایی برخوردار است. در سایه توجه به هویت فردی و جمعی می‌توان به شخصیتی کمال‌یافته و در نهایت، جامعه‌ای شکوفا دست یافت که در زمینه‌های گوناگون، متعادل می‌اندیشند و سخن می‌گویند و رفتار می‌کنند. در صورتی که هویت سویه‌های ملی به خود بگیرد، ابزاری کارآمد برای اتحاد سیاسی محسوب می‌شود. به این اعتبار، از طریق تقویت شاخصه‌های هویت‌ساز در یک گستره مشخص با استفاده از ظرفیت‌های رسانه‌های دیداری و شنیداری (در معنای عام)، زمینه‌های لازم برای اوج‌گیری سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک ملت واحد فراهم گردد. یکی از این رسانه‌ها، آثار مکتوب حماسی برجای مانده از گذشته است که مؤلفه‌های گوناگون هویت‌ساز همچون: سرزمین، تاریخ، دین و آیین، زبان و ادبیات، نمادها و اسطوره‌ها، آداب و مناسک، ارزش‌ها و اعتقادات، و دولت را در خود بازتاب داده است.

شاهنامه فردوسی برجسته‌ترین اثر حماسی فارسی و یکی از بزرگ‌ترین آثار ادبی در جهان است. یکی از نقاط قوت این اثر، قابلیت تحلیل داستان‌ها و شخصیت‌های آن از ابعاد گوناگون است. هدف اصلی فردوسی از به نظم درآوردن تاریخ شفاهی و مکتوب باستانی ایران، هویت‌بخشی به ایرانیان در برهه‌ای حساس از تاریخ بوده است. فردوسی در حالی اقدام به سرایش اثر سترگ خود کرد که ایران پس از فروپاشی دولت ساسانی، دو قرن سکوت و خفقان را در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... تاب آورد و بسیاری از مظاهر ملی به واسطه تعصب اعراب مهاجم از بین رفته یا دچار دگردیسی شده بود. فردوسی یکی از ستون‌های مهم فرهنگی است که با سرایش اثر حماسی خود، تلاشی ستودنی برای حفظ سنت‌های کهن و هویت‌ساز ملت ایران انجام داده و به مخاطبان خود یادآور شده است که از چه پیشینه پرمایه‌ای برخوردار بوده‌اند. شاهنامه در آن روزها کورسوی امید بازگشت به خویشتن را در ملت ایران زنده نگاه می‌داشت. فردوسی با برجسته کردن شاخصه‌های هویت‌ساز، مفهوم ملت واحد را برای مردم ایران بازآفرینی کرد و به این مفهوم غریب و

مهجور در آن دوره تاریخی، معنایی قابل درک بخشید. یکی از ابزارهای فردوسی برای تحقق این هدف، آفرینش و پردازش شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی همچون رستم است. بازخوانی شخصیت رستم در شاهنامه و طرز گفتار، اندیشه و رفتار او مخاطب را به این نتیجه می‌رساند که فرزانه طوس بخش قابل توجهی از مؤلفه‌های هویت‌ساز را در شخصیت وی متبلور ساخته است. مسأله اصلی مقاله حاضر، بررسی نمودهای این مؤلفه‌ها در شخصیت رستم، در دو سطح جغرافیایی و فرهنگی است تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که: کارکرد هویت‌ساز رستم در شاهنامه چگونه قابل توضیح و تبیین است؟ مهم‌ترین سنجه‌های هویت ملی که فردوسی با خلق رستم، موفق به تشریح آن شده، کدام است؟ این تحقیق با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است. ابتدا توضیحاتی پیرامون مفاهیم اصلی تحقیق ارائه شده و سپس، مؤلفه‌های جغرافیایی و فرهنگی ذیل عناوین گوناگون مطرح گردیده و ابیات مستخرج از شاهنامه که با این مؤلفه‌ها همخوانی داشته‌اند، تحلیل شده است.

آنچه به تحقیق حاضر اهمیت و روایی می‌بخشد، این است که در دنیای معاصر به واسطه پیشرفت فناوری، سبک زندگی بشر دچار تحولات شگرفی شده و فاصله‌ای معنادار میان گذشته و امروز به وجود آمده و پل‌های ارتباطی هویت‌ساز تاحدودی قطع شده است. این روند باعث ایجاد اختلال‌های ارتباطی در نسلی شده که دوران گذار از سنت‌های دیرینه و هویت‌ساز به تکنولوژی را به خوبی مدیریت نکرده است. شاکله بسیاری از این مفاهیم هویت‌ساز رنگ باخته و این خلأ، باعث ایجاد سردرگمی‌های بسیاری شده است. بازخوانی متون کهن که سرشار از این شاخصه‌ها هستند و تبیین و تشریح آن برای نسل امروز، عامل مهمی برای سر و سامان بخشیدن به نیاز هویت‌طلبی افراد جامعه و اقعان کمبودهای آنان است. فردوسی در هنگامه‌ای مشغول سرایش شاهنامه بود که به دلیل بحران‌های نظامی و سیاسی، به پیکره هویت ملی آسیب‌های جدی وارد شده و نشانه چندان از مفهوم ملت واحد باقی نمانده بود. در دوران معاصر نیز، این خطر به دلیل رشد فزاینده فناوری و نظریه‌های جهان‌وطنی احساس می‌شود. بنابراین، بررسی شاهنامه و به ویژه تحلیل شخصیت رستم از دریچه عناصر هویت ملی، اهمیت و ضرورت می‌یابد؛ چراکه می‌تواند همچون گذشته موجب نوزایی ملی در بحث هویت‌جویی شود.

## ۱-۲. پیشینه تحقیق

در چند پژوهش به کارکرد هویت‌ساز شاهنامه اشاره شده است که با توجه به تعداد فراوان این آثار و جلوگیری از اطاله کلام، تنها به ذکر این تحقیقات بسنده می‌شود: «هویت ملی و نوزایی فرهنگی در شاهنامه» (۱۳۸۸) از منصوریان سرخگریه؛ «هویت و غیریت در زمان شکل‌گیری کشور ایران از منظر شاهنامه: دیدگاه انسان‌باورانه ایرانی در سیاست خارجی» (۱۳۸۹) از عطایی و بهستانی؛ «پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی» (۱۳۸۹) از منشادی؛ «بررسی و تبیین سیر تاریخی هویت انسانی بر اساس الگوهای ایران‌شهری در شاهنامه فردوسی» (۱۳۹۰) از صادقی گیوی و طبری؛ «تحلیل محتوای هویت ایرانی در داستان سیاوش [از شاهنامه فردوسی» (۱۳۹۱) از یوسفی و همکاران؛ «تعیین و سنجش مؤلفه‌های هویت ملی در شاهنامه فردوسی» (۱۳۹۲) از دانش‌پژوهان؛ «شاهنامه فردوسی و نقش آن در تقویت و بازتولید هویت ملی» (۱۳۹۲) از زرقانی و آیین‌دوست؛ «نقش شاهنامه فردوسی در تکوین هویت و نحوه نگرش بین‌المللی انسان ایرانی» (۱۳۹۲) از ازغندی و مستکین؛ «فردوسی و گفتمان مدرن ایرانی (شاهنامه فردوسی و نقش آن در تکوین هویت ملی ایرانیان در دوره معاصر)» (۱۳۹۳) از امن‌خانی و علی‌مددی؛ «نقش قصه‌های شاهنامه در جامعه‌پذیری و هویت ملی کودکان» (۱۳۹۶) از بیدمشکی؛ «همسویی با شاهنامه در تجدید حیات هنری و احیاء هویت ایرانی» (۱۳۹۷) از کریمیان و مولودی.

در تمامی تحقیقات مذکور، تنها به صورت کلی، شاخصه‌های هویت ملی در شاهنامه بررسی شده است و نویسندگان، یافته‌های خود را به ذکر چند مؤلفه محدود کرده‌اند. این رویکرد موجب کلی‌گویی پژوهش‌ها و غفلت از جزئیات شده است. جزئیاتی که بر گستره فهم مخاطب اثر بیشتری می‌گذارند و ابعاد نوینی از کارکرد هویت‌ساز شاهنامه را در چهارچوب جامعه ایرانی آشکار می‌کنند. همچنین، تاکنون در هیچ تحقیقی با رویکرد به مؤلفه‌های هویت ملی جغرافیایی و فرهنگی، شخصیت رستم و نقش هویت‌ساز او برای ایرانیان بررسی نشده و تنها اشاراتی سطحی و گذرا به این مسأله مهم شده است. این در حالی است که فردوسی با پرورش شخصیت رستم و ارائه تصویری آرمانی از وی در شاهنامه، در اندیشه معرفتی الگویی برای هویت ایرانی در برابر هویت‌های موازی

طرح شده در آن روزگار و دوران دیگر بوده است. اهمیت شخصیت رستم در شاهنامه به اندازه‌ای است که تنها پرداختن به او برای پی بردن به شاخصه‌های جغرافیایی و فرهنگی هویت ملی ایرانی کافی است. بنابراین، خلا‌های پژوهشی مذکور، موجب تمایز مقاله حاضر با دیگر تحقیقات می‌شود و بر جنبه‌های نوآورانه آن می‌افزاید.

### ۱-۳. مبانی نظری تحقیق

۱. هویت: هویت به معنای چیستی و کیستی است و از نیاز طبیعی انسان به شناخته شدن در پیوند با چیزی یا جایی پدید می‌آید. نیاز به وابستگی، ریشه‌ای ذاتی یا غریزی در انسان دارد و برآورده شدن این نیاز موجب خودآگاهی فردی او می‌شود. (مجتهدزاده، ۱۳۸۴: ۹) هویت به چهار جزء تقسیم می‌شود: الف) اسطوره: شامل باورهایی که بارزترین آن‌ها عبارت است از: مذهب و ملی‌گرایی. ب) نماد: که بیانگر جنبه گویا، معنادار و همیشگی فرهنگ است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و زبان گویاترین جزء هویت به شمار می‌رود. ج) تاریخ: که منظور از آن، آگاهی است و میزان مستند بودن آن، اهمیت چندانی ندارد. د) عوامل نهادی: شامل سازمان‌هایی می‌شود که به پیشرفت جنبه‌های گوناگون زبان و فرهنگ و در نتیجه به حس هویت کمک می‌کند. (نجفی، ۱۳۹۶: ۲۷) هویت به انسان شخصیت می‌بخشد و او را از آشفتگی‌های فکری که در ارتباط با شناخت از خود ایجاد شده است، مصون نگاه می‌دارد.

۲. ملت: یک جماعت انسانی با دوام که در طول تاریخ شکل گرفته و بر پایه اشتراک زبان، سرزمین، حیات اقتصادی و شکل‌بندی روانی که خود را در اشتراک فرهنگی نشان می‌دهد، استوار شده است. (برتون، ۱۳۸۰: ۵۲) ملت، وابسته به سرزمین مشخصی است، یعنی مفهومی «درون‌مرزی» دارد. (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۴۴) ملت به مردمی اطلاق می‌شود که میراث فرهنگی مشترکی آنان را به هم پیوند داده است. (نجفی، ۱۳۹۶: ۷۰) مفهوم ملت، یکی از زیرمجموعه‌های هویت است و برای رسیدن به هویت جمعی، توجه به این عنصر اهمیت ویژه‌ای دارد.

۳. هویت ملی: هویت را در مرتبه نخست به دو سطح فردی و جمعی تقسیم می‌کنند. بدیهی است که هویت ملی در حوزه هویت جمعی قرار دارد. هویت جمعی، هویت

گروهی است که یک جمع (گروه) را از دیگر جمع‌ها (گروه‌ها) جدا می‌سازد. (ابوالحسنی، ۱۳۸۷: ۴) بر این پایه، هویت بازتولید و بازتفسیر دائمی الگوی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌هایی است که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهند و تشخیص هویت افراد با آن الگو و میراث و با عناصر فرهنگی‌اش امکان‌پذیر می‌شود. (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۶) بنابراین، ویژگی‌های قومی و شاخصه‌های تبارشناسی در یک گستره مشخص، ذیل مفهوم هویت ملی قرار می‌گیرد و به شکل یک واحد کل نمود پیدا می‌کند.

## ۲- بحث اصلی

### ۱. نمودهای هویت ملی جغرافیایی در شخصیت رستم در شاهنامه

#### ۱-۱. ترسیم محدوده جغرافیایی ملت ایران

محیط جغرافیایی، تبلور فیزیکی، عینی، ملموس و مشهود هویت ملی به حساب می‌آید. برای شکل‌گیری هویت واحد ملی، تعیین محدوده و قلمرو یک سرزمین مشخص، ضرورت تام دارد. (ابوالحسنی، ۱۳۸۷: ۱۵) در شاهنامه، حضور رستم با گستره جغرافیایی ایران گره خورده است. این بدان معناست که محدوده جغرافیایی ایران و مردمش با کنشگری‌های او ارتباط مستقیم دارد. دلاوری‌ها او در میدان نبرد غالباً با پیروزی همراه است و همین موضوع، بر پهنه خاک ایران‌شهر می‌افزاید. یکی از این سرزمین‌ها مازندران است. «کاووس فرمان می‌دهد نامه‌ای بر حریر سپید به شاه مازندران بنویسند تا به او بگویند که اگر می‌خواهی بر تخت مازندران بمانی، مانند کهتران به درگاه بیا و باژ و ساو بده». (رضا، ۱۳۸۶: ۴۳۷) کاووس می‌داند که رستم از او پشتیبانی می‌کند و همان‌طور که دیو سپید و ارژنگ‌دیو را کشته است، شاه مازندران را هم، در صورت نافرمانی از دم تیغ می‌گذرانند. از این‌رو، از موضع بالا به شاه مازندران چنین نامه‌ای می‌نویسد و باج‌خواهی می‌کند. او به نیکی دریافته است که با بهره‌مندی از نیروی زنده‌ای چون رستم قادر به گسترش مرزهای جغرافیایی کشور و الصاق بسیاری از سرزمین‌های اطراف به خاک ایران خواهد بود. پس از اینکه کاووس بدون حضور رستم به مازندران لشکرکشی می‌کند و گرفتار می‌شود، رستم برای رهایی او می‌شتابد. او از نیم‌روز به راه می‌افتد و راه دو روزه را به یک روز می‌پیماید و این‌گونه سفر حماسی پور

زال برای الحاق سرزمین مازندران به خاک ایران شکل می‌گیرد. او به کوه اسپروز می‌رسد و مقدمات حمله خود را فراهم می‌آورد. همه این جای‌نام‌ها که فردوسی در اثنای داستان مربوط به رستم ذکر کرده، در واقع، بیانگر محدوده جغرافیایی ایران در آینده‌ای نزدیک است که به واسطه دلاوری‌های پور زال به خاک ایران ضمیمه خواهد شد. رستم نه تنها خاک ایران را از بلائی خارجی در امان نگه می‌دارد، بلکه بر وسعت آن می‌افزاید.

برون آمد آن پهلوی از نیم‌روز  
همی رفت شادان رخ و دل‌فروز  
دو روزه به یک روزه بگذاشتی  
شب تیره را روز پنداشتی  
(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۱)

نیاسود تیره‌شب و پاک‌روز  
همی راند تا پیش کوه اسپروز  
(همان: ۳۷)

چو برگشت خورشید گیتی‌فروز  
بیامد دمان تا به کوه اسپروز  
(همان: ۳۹)

رستم در سرزمین‌های اطراف سیستان به نمایندگی از شاه ایران حکومت می‌کرد. «او نه تنها فرمانروای سیستان و پشتیان و فریادرس ایرانیان بوده، بلکه بی‌گمان بر سرزمین‌های کابل و پاره‌ای از بخش‌های هند نیز سروری داشته است». (کویاجی، ۱۳۸۸: ۲۱۱) این چیرگی به معنای گسترده‌ی مرزهای ایران بوده است؛ زیرا رستم مجوز فرمانروایی بر سیستان را از شاهان ایران‌شهر دریافت می‌کرد. چنان‌که به صراحت فردوسی، کی خسرو حکومت زاول (زابل) را به وی بخشیده است. (فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۴: ۳۵۵) بنابراین، سرزمین‌های متعددی به صورت مستقیم و غیرمستقیم در اختیار رستم بوده است. این سرزمین‌ها افزون بر باجی که به حکومت مرکزی پرداخت می‌کردند، در مواقع بحرانی و درگرفتن جنگ نیز، به سوی پایتخت، نیروی انسانی گسیل می‌داشتند. رستم با نظارت بر این سرزمین‌ها به طور غیرمستقیم از کیان ایران‌شهر در زمان بروز بحران‌ها مراقبت می‌کرده است. نمود این موضوع را در جریان کین‌خواهی از خون سیاوش به خوبی می‌بینیم. زمانی که رستم قصد لشکرکشی به توران را دارد، بخش عمده‌ای از سپاهیان خود را از سرزمین‌های مجاور

سپه سر به سر بر در پیلتن  
 به درگاه کاووس بنهاد روی  
 ز کشمیر و کاول شدند انجمن  
 دو دیده پر از خون و دل کینه جوی  
 همه جامه پهلوی بردرید  
 چو نزدیکی شهر ایران رسید  
 (همان، ج ۲: ۳۸۱)

## ۲-۱. نگرش مثبت و تعلق خاطر نسبت به آب و خاک

رستم در شاهنامه بارها به ایران زمین ابراز علاقه کرده و نگرش مثبت خود را نسبت به این سرزمین و مردمانش بروز داده است. او از اینکه در گستره جغرافیایی ایران زندگی می‌کند، بسیار خرسند است؛ چراکه ایران در آن دوران به لحاظ شاخصه‌های رشد در اوج قرار داشت و مرکز زمین به شمار می‌آمد. او در طول زندگی خود، تلاش زیادی برای حفظ ایران از خود نشان داد و بدین منظور، بارها از خواسته‌های شخصی خویش دست کشید. تعلق خاطر رستم به ایران با هویت فردی وی پیوند خورده است؛ چراکه «هویت جمعی یا اجتماعی نشأت گرفته از جایگاه و تعلق فرد به جامعه است». (گیدنز، ۱۳۷۸: ۳۴۵) بنابراین، شخصیت برجسته‌ای چون رستم زمانی می‌تواند پایگاهی برای خود در جامعه قائل باشد که نوعی تعادل و توازن میان هویت فردی و گروهی به وجود آورد. او در خان ششم، هنگامی که آماده نبرد با دیو سپید می‌شود، به دیگران می‌گوید که پیروزی او در این نبرد به منزله روی آوردن سعادت و نیک‌فرجامی به کشور ایران و پادشاه خواهد بود. او هدف خود را از انجام این مبارزه، پُر بار کردن درخت شاهی ایران عنوان می‌کند. چنین رویکردی حاصل نگاه مثبت وی به سرزمینی است که در آن زندگی می‌کند. او به نیت احیاء هویت جمعی وارد میدان نبرد می‌شود و بر این باور است که هویت فردی او نیز، بدین طریق بازتولید و اقناع خواهد شد.

گوی پیلتن رزم را ساز کرد  
 به ایرانیان گفت: بیدار بید  
 وزان جایگه رفتن آغاز کرد  
 که من کردم آهنگ دیو سپید ...  
 دهد مر مرا اختر نیک زور  
 وگر یار باشد خداوند هور  
 به بار آید آن خسروانی درخت  
 همه بوم را بازباید و تخت  
 (فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۴۱-۴۰)



تعلق به یک گروه معین، فقط در صورتی به مشارکت در یک هویت اجتماعی مؤثر می‌انجامد که مشخصاً آن گروه بتواند به طور جانبدارانه با دیگر گروه‌ها مقایسه شود. در این مقایسه، افراد به نفع گروه خود گرایش دارند. (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۹) این رویکرد در شخصیت رستم به طرز برجسته‌ای نمود دارد. او همه ایران را سرای خود می‌داند و صراحتاً از اینکه بخشی از این گروه بزرگ انسانی است، احساس غرور و افتخار می‌کند. در بخشی از شاهنامه، هنگامی که هومان از سپاه توران به نزد رستم می‌آید تا او را از ادامه نبرد منصرف کند و نظرش را برای صلح جلب نماید، رستم از موضع برتر و با بیانی استوار، خود را نامداری از ایران‌زمین معرفی می‌کند و از اینکه برای این آب و خاک، تورانیان را از دم تیغ گذرانده است، به خود می‌بالد. رستم هویت فردی خویش را در گرو انتساب خویش به واحدی کل می‌بیند. از دید او، کیستی و شخصیتش در پیوستن به اجزاء دیگر واحد کل، یعنی ایران خلاصه می‌شود و معنا می‌یابد. گویی او بدون ایران، رستم همیشگی نیست و ایران نیز، بدون او مانند همیشه نخواهد بود.

ندانی که ایران نشست منست جهان سر به سر زیر دست منست؟  
(همان: ۲۴۱)

که خو کرده جنگ توران منم یکی نامداری از ایران منم  
بسی سر جدا کرده دارم ز تن که جز خاک تیره نبودهش کفن  
(همان، ج ۳: ۲۰۱)

رستم برای مبارزه با سهراب جوان در اردوگاه ایرانیان حضور دارد و مشغول استراحت است که ناگاه فرمان نبرد از جانب کاووس صادر می‌شود. واکنشی که رستم به این فرمان نشان می‌دهد القاکننده این پیام مهم است که انگیزه تهمتن برای تن دادن به این مبارزه، نه شخص کاووس، که حفظ تمامیت ایران در برابر دشمن است. رستم به این مسأله اشاره می‌کند که در دوران شاهان پیشین، به گاه رزم و بزم، او را به ایران‌شهر فرامی‌خواندند، ولی در دوران کاووس، تنها زمان سختی و جنگ از وی یاد می‌شود. بنابراین، آنچه رستم را با وجود دیرسالی برای ماندن در صحنه نبرد با یلی جوان امیدوار نگاه می‌دارد، تعلق خاطری است که به ایران و مردمش دارد.

چنین گفت رستم که هر شهریار  
 که کردی مرا ناگهان خواستار  
 گهی رزم بودی، گهی ساز بزم  
 ندیدم ز کاووس جز رنج رزم  
 (همان، ج ۲: ۱۶۹)

در داستان رستم و اسفندیار می بینیم که رستم در نبرد با پور گشتاسب از هر روشی برای منصرف کردن او از خواسته اش استفاده می کند. رستم به صراحت نشان داده که از رویارویی نظامی با اسفندیار بیزار است. او با یادآوری تلاش های پیشین خود در عهد کی خسرو تا کی قباد، از رنج هایی که برای ایران به جان خریده است، سخن می گوید. رستم بخشی از هویت خود را ناشی از این امر می داند که سال ها برای سربلندی ایران کوشیده است و از این بابت، شاهان این سرزمین وامدار تلاش او هستند. بنابراین، درخواست اسفندیار مبنی بر بستن دستان رستم، در تقابل آشکار با هویت او قرار دارد. پاسخ منفی رستم به شاهزاده جوان، واکنشی منطقی به دفاع از هویت و نام پرآوازه خویش است که از پس سال ها و با تاب آوردن دشواری های بسیار به دست آورده است. به تعبیر دیگر، جنگ رستم و اسفندیار، مبارزه برای حفظ هویت شخصی است و از آن جا که رستم، هویت جمعی ایرانیان در حماسه به شمار می رود، پایستگی هویت شخصی او به منزله مانایی هویت ملی ایرانیان است.

به پیش تو آیم کنون بی سپاه  
 بیارم برت عهد شاهان داد  
 کنون شهریارا تو در کار من  
 بدان نیکوی ها که من کرده ام  
 پرستیدن شهریاران همان  
 چو پاداش آن رنج، بسند آیدم  
 همان به که گیتی نبیند کسی  
 ز تو بشنوم هرچه فرمود شاه  
 ز کی خسرو آغاز تا کی قباد  
 نگه کن به کردار و به آزار من  
 همان رنج هایی که من برده ام  
 از امروز تا روز پیشی زمان  
 که از شاه ایران گزند آیدم  
 چو ببیند، بدو در نماید بسی  
 (همان، ج ۵: ۴۲۵)

### ۳-۱. نگرش نسبت به جایگاه سرزمین ایران در سطح جهان و مرجع دانستن آن

در باروهای اسطوره ای ایرانیان پیش از زرتشت، جهان به هفت اقلیم تقسیم شده است که مرکز آن «خونیرث» نام دارد و شش سرزمین دیگر به صورت اقماری در اطراف

آن قرار گرفته‌اند. همچنین، کوه تیره که در البرز قرار دارد، مرکز عالم دانسته شده است. (هینلز، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۰) این باور هویت‌بخش در متون حماسی از جمله شاهنامه متبلور شده است. فردوسی با انعکاس این نگرش اسطوره‌ای، باعث تقویت حس میهن‌دوستی در مخاطبان خود شده و نگرش آن‌ها را نسبت به جایگاه ایران در سطح جهان ارتقاء داده است. این طرز تلقی در رفتار رستم نیز، نمود دارد. او ایران را کانون جهان می‌داند و عقیده دارد که همه سرزمین‌های پیرامون، باید به شاه آن باژ و ساو بپردازند. در داستان «کشته شدن گهار گهانی بر دست رستم»، هنگامی که تهمتن برای مدت کوتاهی بر تخت شاهی توران می‌نشیند، هدایای مالی و انسانی بسیاری از اطراف و اکناف به سمت دربار روانه می‌شود، اما او ترجیح می‌دهد همه این هدایا را به دربار شاه ایران بفرستد؛ چراکه تنها شه‌ریار ایران‌زمین را شایسته تکیه زدن بر اورنگ شاهی می‌داند.

برآورد رستم از انسان خروش  
که گفتمی زمانه برآمد به جوش  
چنین گفت کین پیل و این تخت عاج  
هم از یاره و افسر و طوق و تاج  
به ایران سزاوار کی خسروست  
که او در جهان شه‌ریار نوست  
شما را چه کارست با تاج و فر  
بدین زور و این کوشش و این هنر  
همه دست‌ها سوی بند آورید  
میان را به خم کمند آورید  
(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۲۳۴)

هنگامی که نبرد خونین میان ایران و توران به پایان می‌رسد، کی خسرو به سرداران خود، حکومت سرزمین‌های مختلف را می‌بخشد. در این بین، زمام کشور نیمروز یا سیستان به رستم واگذار شده است. در متن این منشور، کی خسرو خود را شاه جهان خوانده است. رستم پس از دریافت این نامه بر محتوای آن صحه می‌گذارد و فرمان شاه را اجرا می‌کند. بنابراین، در سامانه فکری تهمتن نیز، ایران مرکز جهان بوده است.

بفرمود تا رفت پیش دبیر  
بیاورد قرطاس و مشک و عبیر  
ن‌بشتند عهدی ز شاه زمین  
سرافراز کی خسرو پاک‌دین  
ز بهر سپهد گو پیلتن  
ستوده به مردی به هر انجمن ...  
همو را بود کشور نیم‌روز  
سپه‌دار پیروز لشکر فرروز

(همان، ج ۴: ۳۵۵)

## ۴-۱. آمادگی برای دفاع از آب و خاک در زمان خطر و تعرض به آن

مهم‌ترین مقوله هویت ملی جغرافیایی در ارتباط با شخصیت رستم، در پشتیبانی همه-جانبه او از تمامیت ارضی ایران خلاصه می‌شود. او در طول هفت سده زندگی، به طور پیوسته از مرزهای ایران در برابر تورانیان و دشمنان دیگر پاسداری کرد و هرگاه ندای یاری خواهی شاهان ایران را شنید، با اشتیاق برای انجام این مهم، راهی صحنه‌های نبرد شد. رستم غالباً در جنگ‌هایی حضور داشته که عاملی برون‌مرزی در آن دخیل بوده است. این بدان معناست که هرگاه کیان کشور از سوی بیگانگان ایرانی در خطر بوده، رستم نقش آفرینی کرده است. او برای حفظ هویت ملی و پاسداشت مرزهای جغرافیایی ایران، تن به کارزار می‌داد. «رستم به عنوان قوم و ملت ایران معروف و مشهور گردیده است. بزرگ‌ترین وظیفه‌اش، پاسداری از نام و شرافت قوم ایرانی است و هر زمان این شرافت به خطر افتد، رستم با شجاعت و رشادت به پا می‌خیزد». (رزم‌جو، ۱۳۸۱: ۴۸) او در این زمینه، هیچ معذوری ندارد و حتی اگر شاهانی نه چندان شایسته همچون کاووس بر سر کار باشند، باز هم خویشکاری خود را به بهترین شکل عملی می‌کند. برای او حفظ کیان ایران در اولویت قرار دارد. از این‌رو، هیچ نشانه‌ای از رستم در بحران‌های داخلی دیده نمی‌شود. برای مثال، هنگامی که از اسارت کاووس در مازندران باخبر می‌شود، سفری حماسی را در هفت گام پشت سر می‌گذارد و با به جان خریدن خطرات خرد و کلان، ایرانیان را از چنگ دشمنان آزاد می‌کند. رستم در آغاز هفت خان با خداوند نیایش می‌کند و هدف خود را از رفتن به مازندران بیان می‌دارد که دقیقاً در راستای هویت‌طلبی او تعریف می‌شود. رستم از خداوند یاری می‌خواهد تا مانع خدشه-دار شدن هویت جمعی ایرانیان شود و این توان را به او ببخشد تا اقتدار شاه و سپاه ایران را دوباره احیاء کند.

چنین گفت کای داور دادگر	همه رنج و سختی تو آری به سر
گر ایدونک خشنودی از رنج من	بدان گیتی آکنده شد گنج من
بپویم همی تا مگر کردگار	دهد شاه کاووس را زینهار
همه ایرانیان را ز چنگال دیو	رهانم به فرمان گیهان خدیو

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۳)

کاووس شاهی ماجراجوی است و رفتارهایش نه تنها او را، بلکه سپاهیان ایران را با مشکلات متعددی روبه‌رو کرده است. «کاووس چون با وصفی که از مازندران کرده‌اند، فریفته آن شده است، عزم تسخیر آن‌جا می‌کند ...، اما گرفتار می‌شود. رستم برای رهایی کاووس روانه مازندران می‌گردد» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۰: ۱۱۲) و با پشت سر گذاشتن موانع بسیار، این کار را به انجام می‌رساند. تلاش رستم برای رهایی کاووس، به نیت زنده کردن هویت از دست رفته ایرانیان است. اسارت ایرانیان در مازندران، اقتدار سیاسی و نظامی آن‌ها را در سطح جهانی خدشه‌دار می‌کرد. رستم با درک درستی که از این مقوله دارد، از موانع هفت خان عبور می‌کند و ضمن اینکه، شخص او به تکامل هویتی دست پیدا می‌کند، هویت جمعی یک ملت را نیز به آن‌ها بازمی‌گرداند. رفتارهای حماسی رستم در بازنمایی هویت فردی و گروهی، بسیار اثرگذار بوده است. بنابراین، برجسته‌ترین عامل شکل‌گیری جنگ‌های مازندران، هاماوران، توران و ... را می‌توان در چهارچوب هویت‌طلبی گروهی تفسیر کرد.

خروشیدن رخشم آمد به گوش	روان و دلم تازه شد زین خروش
بیامد هم اندر زمان پیش او	یل دانش افروز پرخاش‌جوی
چو نزدیک کاووس شد پیلتن	همه نامداران شدند انجمن
فراوان غریبید و بردش نماز	بپرسیدش از رنج‌های دراز
گرفتش در آغوش کاووس شاه	ز زالش بپرسید و از رنج راه

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۳۵)

در تعریف هویت، افزون بر تعریف خود، تصوّر دیگری هم مطرح است و «خود و دیگری هر دو به عنوان عوامل شناخت هویت در نظر گرفته می‌شوند». (علی‌خانی، ۱۳۸۳: ۲۱۰) در جریان لشکرکشی ایرانیان به توران برای کین‌خواهی خون سیاوش، افراسیاب در یک شیخون، شماری از سپاهیان ایران را می‌کشد. طوس با دیدن این صحنه، در حالی که به لحاظ روحی بسیار ناراحت و اندوهناک است، به نزد رستم می‌آید و ماقوع را بازگو می‌کند. رستم برای مبارزه آماده می‌شود و به سوی سپاه توران حمله می‌برد. او هنگامی که مشاهدات طوس را می‌شنود، تضادی میان خود (هویت جمعی) و غیر خود (نافی هویت جمعی) احساس می‌کند و برای از بین بردن این تناقض، بر

تورانیان می‌تازد. علت استحاله روحی طوس، مشاهده شکست ایرانیان و خدشه‌دار شدن هویت جمعی آنان بوده است. طوس همچون کودکی است که احساس حقارت می‌کند و یارای ایستادگی در برابر نیروی مهاجم را ندارد و از بروز واکنشی درخور در برابر پایمال کنندگان هویت جمعی عاجز است. در نتیجه، به رستم مراجعه می‌کند و به صورت غیرمستقیم از او می‌خواهد که پیروزی را به جبهه‌ی ایرانیان بازگرداند و درفش سرنگون ایران را -که نمادی از هویت خدشه‌دار شده است- دوباره به اهتزاز درآورد.

بیامد خود از قلب توران سپاه	بر طوس شد داغ دل کینه‌خواه
از ایران فراوان سران را بکشت	غمی شد دل طوس و بنمود پشت
بر رستم آمد یکی راه‌جوی	که امروز ازین کار شد رنگ و بوی
همه میمنه شد چو دریای خون	درفش سواران ایران نگون
بیامد به قلب سپه پیلتن	سپاه فرامرز و آن انجمن
سپردار بسیار در پیش بود	که دلشان ز رستم بداندیش بود

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۴۰۲)

#### ۱-۵. علاقه‌مندی به یکپارچگی سرزمین در آینده

رستم در نبردهای گوناگونی حاضر شده است تا یکپارچگی ایران دچار اختلال و آسیب نشود. در نگاه او، عناصری که تهدیدی برای این اتحاد جغرافیایی و فرهنگی هستند، قابل ترخم نیستند و باید نابود شوند. جالب آنکه، رستم زمانی در شاهنامه حضور جدی پیدا می‌کند که کیان و موجودیت ایران به لحاظ جغرافیایی از سوی تورانیان در خطر است. «سپاهیان ایران به رهبری نوذر [در نبرد با تورانیان] شکست می‌خورند و خود او به دست افراسیاب کشته می‌شود. کشور ایران در اشغال تورانیان قرار می‌گیرد. ایرانیان مأیوس‌اند ... [در چنین شرایط بحرانی] رستم در عنفوان جوانی وارد کارزار می‌شود» (فشارکی، ۱۳۹۵: ۵۵-۵۶) و مستقیماً با افراسیاب می‌جنگد؛ چراکه او را اصلی‌ترین عامل فروپاشی ایران می‌داند. اگرچه با مخالفت زال روبه‌رو می‌شود، اما با درک درست واقعیت موجود و خطر عظیمی که تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کند، به جنگ دشمن جهان‌دیده می‌رود. شاه توران که او را چندان جدی نگرفته است، غافلگیر می‌شود و از اسب به روی زمین می‌افتد. سپاهیان تورانی، شاه خود

را محاصر می‌کنند و او را از کشته شدن می‌رهانند. سپس، لشکریان ایران که موقعیت را مناسب می‌بینند، به سمت دشمن حمله می‌کنند و در نهایت، پیروزی‌هایی سلسله‌وار برای سپاه ایران به دست می‌آید و کشور از نابودی و فروپاشی نجات می‌یابد. حضور رستم در این بخش از شاهنامه، حاکی هوشمندی فردوسی است. او پور زال را در یکی از حساس‌ترین برهه‌های تاریخ ایران وارد میدان می‌کند تا از همان ابتدا، به مخاطبان خود اعلام کند که با شخصیتی هویت‌ساز و هویت‌خواه روبه‌رو هستند. فردی که برای حفظ ساختار جغرافیایی ایران به دل دشمن می‌زند و از هیچ عاملی نمی‌هراسد.

کاووس شاه نیز بارها بر نقش انکارناپذیر رستم در حفظ و مانایی تاج و تخت ایران تأکید کرده است. شاید او بیش از شاهان دیگر، حکومت خود را وام‌دار پور زال باشد. کاووس بارها در اثر اشتباهات راهبردی، سپاهیان ایران و خودش را اسیر دشمنان کرد و این رستم بود که با از میان برداشتن موانع انسانی و غیرانسانی، آن‌ها را از بند و اسارت رهانید. اگر بپذیریم که شاه در سامانه کشورداری ایرانیان باستان نقشی محوری و هویتی دارد، خلأ حضور او به معنای خلأ هویت جمعی خواهد بود؛ چراکه در شمار «مجموعه ویژگی‌هایی است که باعث ایجاد «ما» می‌شود و این گروه تحت عنوان «ما» را از گروه-های دیگر یا «آن‌ها» متمایز می‌کند». (احمدلو، ۱۳۸۱: ۲۸) بر این پایه، رستم با آزاد کردن کاووس و سپاهیان، در واقع، هویت جمعی از دست رفته ایرانیان را بازگردانیده و گامی اساسی برای بهبود این خلأ به وجود آمده، برداشته است.

برو آفرین کرد فرخنده‌شاه  
که بی تو مبادا نگین و کلاه  
بر آن مام کو چون تو فرزند زاد  
نشاید جز از آفرین کرد یاد  
مرا بخت ازین هر دو فرخ‌ترست  
که پیل هزیرافگم که ترست  
(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۴۴)

در نبرد رستم با پولادوند، ابرپهلوان ایرانی از مرگ می‌هراسد. البته، ترس او از علاقه-مندی به زندگی این جهانی نشأت نمی‌گیرد، بلکه نگران حفظ تمامیت ارضی ایران و زندگی مردمان ساکن در این سرزمین است. او عقیده دارد که شکست در این نبرد، به منزله از دست رفتن ایران و چیرگی هرج و مرج و تباهی در ارکان کشور خواهد بود. بر این اساس، باید او را شناسنامه هویت شاهنامه (در سطح ابتدایی) و ایران (در سطح

ثانویه) دانست. اگر او در شاهنامه حضور نداشته باشد، ایرانی نخواهد بود که فردوسی برای آن شعر بسراید و از پهلوانی‌های مردمان این دیار سخن براند. سخنان رستم نیز، به خوبی نشان می‌دهد که هویت ملی با هویت فردی وی کاملاً گره خورده است، به طوری که قابل تفکیک از یکدیگر نیستند.

که گر من شوم کشته بر دست اوی      به ایران نماند یکی جنگجوی  
نه مرد کشاورز و نه پیشه‌ور      نه خاک و نه کشور، نه بوم و نه بر

(همان، ج ۳: ۲۷۵)

رستم بیش از هفت سده زندگی کرده است. او در این مدت «نگهبان خانواده کیان بوده و این به معنای نگاهبان ایران بودن است». (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۰: ۳۱۸) به عبارت دیگر، رستم در حفظ یکپارچگی ایران نقش محوری و بی‌بدیل داشته است. اگرچه پس از مرگ رستم، این یکپارچگی تا سده‌ها بعد حفظ گردید، اما آن میزان از اطمینان نسبت به پیروزی بر دشمن بیرونی که در زمان پور زال وجود داشت، دیگر دیده نشد. او مایه دلگرمی مردم، شاهان و سران کشوری و لشکری بود و در سایه اقتدار و ابّهت جهان-پهلوان، امنیت در مرزها به بهترین شکل برقرار بود. در جریان نبرد میان رستم و اسفندیار، پور گشتاسب به این موضوع اعتراف می‌کند و زندگی بسامان همه ایرانیان را به واسطه حضور رستم در جبهه‌های نبرد علیه تورانیان و دیگر دشمنان می‌داند. نقش رستم در هویت بخشیدن به ایرانیان با توجه به شاخصه‌های جغرافیایی به قدری بارز است که حتی مخالفان او نیز، بر آن صحّه می‌گذارند.

همه شهر ایران بدو زنده‌اند      اگر شهریارند و گر بنده‌اند  
(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۵: ۳۱۰)

## ۲. نمودهای هویت ملی فرهنگی در شخصیت رستم در شاهنامه

### ۲-۱. اعتقاد و ارزش‌گذاری نسبت به تربیت فرزند

رستم به عنوان یک انسان آرمانی و ابرپهلوان، متخلّق به ویژگی‌های مثبت بسیاری است که هر انسانی آرزوی بهره‌مندی از آن را دارد. او نه تنها در عرصه جنگ‌آوری باعث هویت بخشیدن به ایرانیان شده است، در زمینه اخلاق و معرفت نیز، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. او با تکیه بر شاخصه‌های فرهنگی گوناگون، موفق به خودسازی



و رسیدن به کمال شخصیتی شده است. از این رو، همه ایرانیان علاقه‌مند به رستم هستند و اقناع بخشی از خلأهای هویتی خود را در شخصیت وی جستجو می‌کنند. «شخصیت رستم چه تاریخی و چه اسطوره‌ای باشد، نمادی است بزرگوار برای ایرانیان، حتی اگر این مرد در طول تاریخ زیسته باشد، تبدیل به نمونه‌ای والا برای انسان‌های این مرز و بوم شده است». (کزازی، ۱۳۸۰: ۲۱۳) پایگاه فرهنگی و اجتماعی او به قدری برجسته و شاخص است که پادشاه وقت ایران، کاووس، اندکی بعد از به دنیا آمدن فرزندش، سیاوش، سرپرستی او را به تهمتن می‌سپارد تا به فردی کارآزموده بدل شود. در گفتگویی که فردوسی میان رستم و کاووس نقل کرده است، این مسأله کاملاً نمود دارد. رستم صراحتاً به کاووس می‌گوید که در میان اطرافیان او دایگان شایسته‌ای که سیاوش را به نیکی پرورش دهند، وجود ندارد. از این رو، می‌خواهد که این امر مهم به وی سپرده شود. «از اینجا رابطه عاطفی میان شاهزاده و پهلوان برقرار می‌گردد که بعدها در جنگ کین‌خواهی تأثیرگذار می‌شود ... سیاوش در برازندگی به گونه‌ای است که باید جانشین پدر بشود». (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۰: ۱۴۰-۱۳۹) در طول سال‌هایی که سیاوش نزد رستم حضور دارد، آموزش‌های لازم را در زمینه جنگاوری و روابط اجتماعی می‌بیند و به فردی خوش‌منش و جنگی بدل می‌شود. بنابراین، سیاوش هویت فردی خود را به واسطه آموزش‌های رستم به دست آورده است. هویتی که بعدها پس از مرگ شاهزاده ناکام و لشکرکشی ایرانیان به توران، جنبه گروهی پیدا می‌کند و به نمودی از هویت‌خواهی ملی بدل می‌شود. بر این اساس، سوکواری چند سده‌ای ایرانیان برای سیاوش، یکی از نشانه‌های فرهنگ هویت‌خواهی ایرانیان در طول سال‌ها و سده‌ها است. کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب، خدشه‌دار شدن هویت ملی در برابر بیگانگان غیرخودی بوده است. شاید بتوان واکنش شدید رستم به عنوان سرنمون هویت‌جویی ایرانیان و نیز، مردمان ساکن در این گستره جغرافیایی را تلاشی ستودنی برای بازسازی هویت پایمال‌شده به دست دشمن دانست.

تهمتن پیامد بر شهریار  
مرا پروراند باید به گش  
مرو را به گیتی چو من دایه نیست ...

چنین تا برآمد برین روزگار  
بدو گفت کین کودک شیرفش  
چو دارندگان تو را مایه نیست

به رستم سپردش دل و دیده را  
 تهمتن ببـردش به زاولسـتان  
 سواری و تیر و کمان و کمند  
 نشستنگه مجلس و می‌گسار  
 ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه  
 هنرها بیاموختش سر به سر  
 سیاوش چنان شد که اندر جهان  
 جهان‌جوی گـرد پسندیده را  
 نشستنگه‌اش ساخت در گلستان  
 عنان و رکیب و چه و چون و چند  
 همان باز و شاهین و یوز شکار  
 سخن گفتن و رزم و راندن سپاه  
 بسی رنج برداشت و آمد به بر  
 همانند او کس نبود از مهان  
 (فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۰۷)

بهمن پور اسفندیار فرد برجسته دیگری است که در سایه آموزش‌های رستم به پادشاهی ایران رسید. اسفندیار به نیکی می‌دانست که «رستم در سایه کوشش، شهامت و ایمان، هرچه را بخوهد به دست می‌آورد و به طور کلی، مردی بهره‌مند از دانش، زور و فرّ است». (دارا، ۱۳۹۱: ۹) از این‌رو، در واپسین لحظات زندگی، از پور زال درخواست می‌کند که بهمن را نزد خود نگاه دارد و او را از نظر معرفتی و جنگاوری همچون سیاوش پرورش دهد. رستم با وجود مخالفت زواره، خواسته اسفندیار را عملی می‌کند؛ چراکه تهمتن به اهمّیت تقویّت هویت بهمن پی برده بود. او می‌دانست که بهمن در آینده‌ای نزدیک شاه کشور خواهد شد و شاه در سامانه حکومتی ایران در هویت بخشیدن به عموم مردم نقشی اساسی دارد. به این اعتبار، با این نیت که بهمن را به شکلی آرمانی می‌پرورد و هویت راستین وی را شکل می‌دهد، سرپرستی او را پذیرفت. چهره بهمن در شاهنامه، بهمن‌نامه و آثار دیگر، به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱. پیش از مرگ رستم که فردی آرام و خوش‌منش بود و ۲. پس از مرگ رستم که به فردی سرکش، منتقم و کین‌خواه بدل شد. به هر روی، رستم با همه توان و عاری از کینه، بهمن را نزد خود پرورش داد و تلاشی ستودنی برای نهادینه شدن شاخصه‌های هویت‌بخش فرهنگی و اخلاقی در کنار قابلیت‌های جنگی در وجود پور اسفندیار انجام داد.

کنون بهمن این نامور پور من  
 بمیرم، پدروارش اندرپذیر  
 به زاولستان در، ورا شاد دار  
 خردمند و بیدار دستور من  
 همه هرچه گویم تو را، یاد گیر  
 سخن‌های بدگوی را باد دارد

بیموزش آرایش کارزار  
می و رامش و زخم چوگان و بار  
چنین گفت جاماسب گم‌بوده نام  
که بهمن ز من یادگاری بود  
تہمتن چو بشنید بر پای خاست  
که تو بگذری، زین سخن نگذرم

نشستن‌گه بزم و دشت شکار  
بزرگی و برخوردن از روزگار  
که هرگز به گیتی میناد کام  
سرافرازتر شهریاری بود  
به بر زد به فرمان او دست راست  
سخن هرچه گفتی بجای آورم

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۵: ۴۲۰)

## ۲-۲. احترام به میراث گذشتگان

یکی از نشانه‌های فرهنگی هویت‌خواهی، توجه به میراثی است که از گذشتگان به آیندگان رسیده است. انسان برای دستیابی به هویت راستین خود، باید مجموعه‌ای از پیش‌الگوها را با الگوهای کنونی درهم بیامیزد و به ترکیبی غنی از هویت‌جویی دست یابد. به عبارت دیگر، بخشی از هویت هر انسان (در سطح ابتدایی) و هر جامعه (در سطح ثانویه) با دستاوردهای فرهنگی پیشینیان گره خورده است.

توجه به این ویژگی در شخصیت رستم متبلور شده است. فردوسی در شاهنامه، کوشش تام و تمام خود را صرف یادآوری میراث گذشتگان کرده است. از این‌رو، بدیهی است که شخصیت آرمانی و مورد علاقه او یعنی رستم، متخلّق به چنین صفت حسنه‌ای باشد. در رجزخوانی‌های میان رستم و اسفندیار، هنگامی که شاهزاده ایران‌شهر با ایستادگی تہمتن در برابر خواسته‌اش روبه‌رو می‌شود، با بیانی توهین‌آمیز از رستم و نیاکان او یاد می‌کند. رستم که فردی مجرب و جهان‌دیده است، بجای مقابله به مثل یا دست بردن به سلاح، فهرستی از اقدامات نیاکانش را بازگو می‌کند تا ضمن یادآوری بخشی از هویت فرهنگی‌اش، این پیام مهم را به اسفندیار انتقال دهد که میراث گذشتگان تہمتن، در شکل‌گیری قسمتی از هویت فردی اسفندیار و هویت ملی ایرانیان، نقشی پویا و محوری داشته است.

بدو گفت رستم که آرام گیر  
دلت سوی کژی ببالد همی  
تو آن گوی کز پادشاهان سزاست

چه گویی سخن‌های نادلپذیر  
روانت ز دیوان بنالد همی  
نگوید سخن پادشا جز که راست

جهان‌دار داند که دستان سام  
 همان سام پور نریمان بده‌ست  
 بزرگ‌ست و هوشنگ بودش پدر  
 همانا شنیده‌ستی آواز سام  
 نخستین به طوس اندرون اژدها  
 به دریا نهنگ و به خشکی پلنگ  
 دگر سام کو بود ما را نیا  
 بزرگ‌ست و با دانش و نیکنام  
 نریمان گرد از کریمان بده‌ست  
 به گیتی سیم خسرو تاجور  
 بُد در زمانه چنو نیکنام  
 که از چنگ او کس نیامد رها  
 ز سهمش نفتی سوی آب و سنگ ...  
 ببرد از جهان تُنبل و کیمیا  
 (همان، ج ۵: ۳۴۸-۳۴۶)

### نتیجه‌گیری

رستم در شاهنامه فردوسی یک ابرپهلوان است و محوری‌ترین شخصیت این اثر به شمار می‌رود. بررسی و تحلیل رویدادهایی که پور زال تجربه کرده و بازکای کردار، گفتار و اندیشه‌ی وی، مخاطب را به این نتیجه می‌رساند که هدف فردوسی از خلق و پرورش او، مقوله‌ای فراتر از مسائل معمول حماسه‌سرایی بوده است. در واقع، رستم تبلور هویت‌خواهی فردوسی در لایه‌های گوناگون است. این ابرپهلوان، پیوسته مورد ستایش فرزانه طوس قرار می‌گیرد و در غالب نبردها پیروز می‌شود و شاه و پهلوان به دیده احترام به او می‌نگرند. شنیده شدن نام او لرزه بر پیکر دشمن می‌اندازد و اقتدار ایران و مردمان ساکن در این سرزمین تا حدود زیادی به وجود رستم بستگی دارد. این مسائل در حکم نشانه‌هایی است که مخاطب را به این باور می‌رساند که رستم برای احیاء هویت از دست رفته ایرانیان و بازگرداندن اقتدار پیشین آن‌ها خلق شده است. فردوسی در دو سطح جغرافیایی و فرهنگی، شاخصه‌های هویت‌خواهی رستم را به اشتراک گذاشته است. در سطح جغرافیایی، لشکرکشی‌های رستم و مکان‌هایی که حضور پیدا می‌کند، ترسیم ضمنی محدوده جغرافیایی ملت ایران است. نگرش مثبت و تعلق خاطر نسبت به آب و خاک در شخصیت او به طور ویژه‌ای نمود دارد. رستم، ایران را مرکز جهان و شاه آن را مرجع می‌داند و با رفتار خود، ایران‌شهر را برای زندگی و احساس آرامش، کشوری آرمانی معرفی می‌کند. تهمتن، همواره آمادگی خود را برای دفاع از آب و خاک در زمان خطر و تعرض به آن اعلام کرده و بارها از لذت‌های زندگی دست کشیده و به این امر مهم پرداخته است. نبرد او با دشمنان بیرونی به ویژه تورانیان، نه از برای

قدرت‌طلبی، که به نیت ترمیم و بازتولید هویت پایمال شده است. بنابراین، می‌توان از نبردهای رستم با عنوان جنگ‌های هویت‌طلبانه یاد کرد. مسأله دیگر، علاقه‌مندی او به یکپارچگی ایران در حال و آینده است. پهلوانان و شاهان، همگی بر این نکته تأکید ورزیده‌اند که پایداری ایران‌شهر به واسطه دلاوری‌های پور زال در نبرد با دشمنان بوده است. در سطح فرهنگی، رستم نسبت به تربیت فرزند اعتقاد ویژه‌ای دارد و آن را یک ارزش می‌شمارد و احترام به میراث گذشتگان نیز، برای او اصل محسوب می‌شود، چنانکه از درشت‌گویی اسفندیار نسبت به نیاکانش برآشفتگی می‌شود و خدمات پدرانش را به پدران شاهزاده ایران‌شهر یادآور می‌شود. در مجموع، با عنایت به شاخصه‌های جغرافیایی و فرهنگی هویت ملی که در شخصیت رستم جلوه‌گر شده است، می‌توان او را هویت‌سازترین شخصیت و عنصر شاهنامه فردوسی دانست.

#### جدول ۱. نموده‌های مؤلفه‌های هویت‌ساز جغرافیایی در شخصیت رستم

مؤلفه‌های هویت‌ساز جغرافیایی	نموده‌های مؤلفه‌های ملی جغرافیایی در شخصیت رستم
۱. ترسیم محدوده جغرافیایی یک ملت	- رستم در جنگ با نیروهای انیرانی (توران، مازندران، هاماوران و ...) و پیروزی بر آنان، مرزهای کشور را گسترش داده است. فرمانروایی رستم بر کابل و بخش‌هایی از هندوستان به نیابت از کی‌خسرو، به معنای الصاق این مناطق به خاک ایران است.
۲. نگرش مثبت و تعلق خاطر نسبت به آب و خاک	- در خان ششم، به درگاه خداوند نیاپیش می‌کند تا در آزادسازی کاووس و سپاهیان ایران موفق باشد و درخت شاهی و عزت ایران‌شهر را پُر بار کند. - در نگاه رستم، همه ایران سرای اوست و هویت فردی وی در گرو انتساب به واحد کل است. - در داستان رستم و سهراب، تنها انگیزه تهمتن برای مبارزه با یل جوان، ایران و مردمش هستند؛ زیرا رابطه خوبی با کاووس ندارد. - رستم از عهد نوذر تا کی‌قباد، رنج‌های بسیاری را برای در امان ماندن ایران از دشمنان تاب آورده است.
۳. نگرش نسبت به جایگاه سرزمین در سطح جهان و مرجع دانستن آن	- در نگاه رستم، ایران کانون جهان است و تنها پادشاه ایران را شایسته نشستن بر تخت شاهی می‌داند.

<p>- اولویت اصلی رستم، حفظ کیان ایران است، نه شاه، پهلوانان و منافع گروهی خاص.</p> <p>- رستم زمانی در شاهنامه ظاهر می‌شود که ایران از سوی افراسیاب تورانی اشغال شده است و او با رشادت، بیگانه را به مرزهای قبل از آغاز جنگ بازمی‌گرداند.</p> <p>- هدف رستم از مبارزه در مازندران، ترمیم هویت پایمال شده ایرانیان است.</p> <p>- رستم در جریان لشکرکشی به توران، درفش فروافتاده ایران را که نمادی از هویت گروهی است، دوباره به اهتزاز درمی‌آورد.</p>	<p>۴. آمادگی برای دفاع از آب و خاک در زمان خطر و تعرض به آن</p>
<p>- حتی مخالفان رستم در درون ایران‌شهر، به نقش او در پایستگی کشور معترف هستند.</p> <p>- اگر رستم در دوران کاووس حضور نداشت، بی‌تردید نه ایرانی باقی مانده بود و نه تاج و تختی.</p> <p>- رستم در نبرد با فولادوند از مرگ می‌هراسد؛ زیرا باور دارد که در صورت کشته شدن به دست این دیو، کیان ایران با خطر و بحران جدی مواجه خواهد شد.</p> <p>- رستم نگاهبان ایران در برابر تورانیان و بیگانگان دیگر به مدت هفت سده است.</p>	<p>۵. علاقه‌مندی به یکپارچگی سرزمین در آینده</p>

جدول ۲. نموده‌های مؤلفه‌های هویت‌ساز فرهنگی در شخصیت رستم

نموده‌های مؤلفه‌های ملی فرهنگی در شخصیت رستم	مؤلفه‌های هویت‌ساز فرهنگی
<p>- سیاوش و بهمن نزد رستم پرورش پیدا کردند و بخشی از هویت فردی خود را مدیون آموزش‌های جسمانی و مینوی او هستند.</p> <p>- اسفندیار با اینکه به دست رستم زمین‌گیر شده و در حال مرگ است، تربیت فرزند خود را به تهمتن می‌سپارد.</p>	<p>۱. اعتقاد و ارزش‌گذاری نسبت به تربیت فرزند</p>
<p>- رستم اجازه درشت‌گویی به نیاکان خود را به هیچ کس از جمله اسفندیار نمی‌دهد.</p> <p>- هویت رستم با هویت پیشینیان گره خورده است.</p>	<p>۲. احترام به میراث گذشتگان</p>

## منابع و مآخذ

### الف) کتاب‌ها

- ۱- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی، (۱۳۹۰)، ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۲- برتون، رولان، (۱۳۸۰)، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نی.
- ۳- دارا، مریم، (۱۳۹۱)، رستم، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول.
- ۴- دانش‌پژوهان، منوچهر، (۱۳۹۲)، تعیین و سنجش مؤلفه‌های هویت ملی در شاهنامه فردوسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: دکتر میرجلال‌الدین کزازی، زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۵- رزم‌جو، حسین، (۱۳۸۱)، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، تهران: امیرکبیر.
- ۶- رضا، فضل‌الله، (۱۳۸۶)، پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی؛ تفسیر و تحلیل شاهنامه، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- ۷- علی‌خانی، علی‌اکبر، (۱۳۸۳)، هویت در ایران، تهران: جهاد دانش‌گامی.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۶)، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، به کوشش احسان یارشاطر، نیویورک: Bibliotheca Persica.
- ۹- فشارکی، حسن، (۱۳۹۵)، شاهنامه از دو منظر، تهران: نگاه، چاپ اول.
- ۱۰- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۰)، مازهای راز، تهران: مرکز، چاپ دوم.
- ۱۱- کویاجی، جهانگیر کوورجی، (۱۳۸۸)، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، به گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، با پیوست دو نقد روش‌شناختی از مهرداد بهار، تهران: آگه، چاپ سوم.
- ۱۲- گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی.
- ۱۳- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۴)، ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیت‌های ایرانی، تهران: نی.
- ۱۴- میرمحمدی، داوود، (۱۳۸۳)، گفتارهایی درباره هویت ملی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی، تملدن ایرانی.

- ۱۵- نجفی، موسی. (۱۳۹۶)، *هویت شناسی*، تهران: آرما، چاپ سوم.
- ۱۶- هینلز، جان راسل، (۱۳۸۸)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- ب) مقالات**
- ۱- ابوالحسنی، سید رحیم، (۱۳۸۷)، «مؤلفه‌های هویت ملی با رویکردی پژوهشی»، *فصل‌نامه سیاست دانشگاه تهران*، دوره ۳۸، شماره ۴، صص ۲۲-۱.
- ۲- احمدلو، حبیب، (۱۳۸۱)، «بررسی رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز»، *فصل‌نامه مطالعات ملی*، شماره ۱۳، صص ۱۴۳-۱۰۹.
- ۳- اسمیت، آنتونی، (۱۳۸۳)، «منابع قومی ناسیونالیسم»، *فصل‌نامه مطالعات راهبردی*، سال ۱، پیش‌شماره ۱، صص ۵۲-۴۴.
- ۴- امن‌خانی، عیسی و علی‌مددی، منا، (۱۳۹۳)، «فردوسی و گفتمان مدرن ایرانی (شاهنامه فردوسی و نقش آن در تکوین هویت ملی ایرانیان در دوره معاصر)»، *مجله جستارهای نوین ادبی*، سال ۴۷، شماره ۱۸۵، صص ۸۸-۶۶.
- ۵- ازغندی، علیرضا و مستکین، عبدالمهدی، (۱۳۹۲)، «نقش شاهنامه فردوسی در تکوین هویت و نحوه نگرش بین‌المللی انسان ایرانی»، *مجله پژوهش‌های راهبردی سیاست*، شماره ۷، صص ۳۲-۹.
- ۶- بیدمشکی، مریم، (۱۳۹۶)، «نقش قصه‌های شاهنامه در جامعه‌پذیری و هویت ملی کودکان»، *مجله رشد آموزش*، دوره ۹، شماره ۱، صص ۲۱-۱۸.
- ۷- زرقانی، هادی و آیین‌دوست، سمانه، (۱۳۹۲)، «شاهنامه فردوسی و نقش آن در تقویت و بازتولید هویت ملی»، *مجموعه مقالات شاهنامه و پژوهش‌های آیینی*، به کوشش فرزاد قائمی، ویراستاری از سیما ارمی، مشهد: دانشگاه فردوسی، صص ۴۶-۲۹.
- ۸- صادقی گیوی، مریم و ططری، خدیجه، (۱۳۹۰)، «بررسی و تبیین سیر تاریخی هویت انسانی بر اساس الگوهای ایران‌شهری در شاهنامه فردوسی»، *مجله گوهر گویا*، دوره ۵، شماره ۲، صص ۱۱۳-۸۹.



- ۹- عطایی، فرهاد و بهستانی، مجید، (۱۳۸۹)، «هویت و غیریت در زمان شکل‌گیری کشور ایران از منظر شاهنامه: دیدگاه انسان‌باورانه ایرانی در سیاست خارجی»، *مجله روابط خارجی*، سال ۲، شماره ۴، صص ۷۹-۱۰۹.
- ۱۰- کریمیان، حسن و مولودی، علی، (۱۳۹۷)، «همسویی با شاهنامه در تجدید حیات هنری و احیاء هویت ایرانی»، *مجله جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۱-۳۶.
- ۱۱- منشادی، مرتضی، (۱۳۸۹)، «پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی»، *فصل‌نامه مطالعات ملی*، سال ۱۱، شماره ۱، صص ۴۷-۵۶.
- ۱۲- منصوریان سرخگریه، حسین، (۱۳۸۸)، «هویت ملی و نوزایی فرهنگی در شاهنامه»، *فصل‌نامه مطالعات ملی*، سال ۱۰، شماره ۲، صص ۷۵-۹۹.
- ۱۳- یوسفی، علی و همکاران، (۱۳۹۱)، «تحلیل محتوای هویت ایرانی در داستان سیاوش شاهنامه فردوسی»، *فصل‌نامه مطالعات ملی*، دوره ۱۳، شماره ۴۹، صص ۸۷-۱۰۹.